

### با قرآن در صحنه (۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

#### مبارزه و مقابله با قرآن!

در تاریخ است که عتبه بن ربیع، از سران قریش، که بسیار بلیغ و اندیشمند بود، در یکی از سال‌ها در موسم حج - گویا سال‌های آخر بعثت و قبل از هجرت - شورایی از قریش تشکیل داد که تصمیم بگیرند در اوان حج نگذارند مردمی که از اطراف می‌آیند نفس پیامبر به آن‌ها برسد، و در ضمن اسمی هم روی پیامبر<sup>(ص)</sup> بگذارند و همگی روی این اسم تکیه کنند تا مردم باور کنند که پیامبر<sup>(ص)</sup> چنین است. در آخرین شور و نظر، به این نتیجه رسیدند که عتبه بن ربیع را پیش پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> بفرستند تا کلمات و آیات پیامبر<sup>(ص)</sup> را بشنود و با توجه به همان‌ها عنوان و اسمی که نفرت‌انگیز و وحشت‌آور باشد برای حضرت انتخاب کنند.

عتبه نزد پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> آمد و نشست و با همان حال تکبر و اشراف‌منشی، پاها را یک طرف دراز کرد و بعد رو به پیامبر کرد و گفت: محمد، از شعرهایی که می‌گویی معجزه است و از سوی خداست قدری برایم بخوان تا بدانم حرفت چیست. پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمود: این سخنان شعر نیست؛ کلام خداست. از من هم نیست. عتبه گفت: هر چه اسمش را می‌گذاری؛ برایم بخوان. رسول خدا آیاتی که تازه نازل شده بود را شروع به خواندن کرد. ولید بن مغیره همچنان که گوش می‌داد، کم‌کم خود را جمع کرد و سرش را پایین آورد و در فکر فرو رفت، تا اینکه ظاهراً پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> به این آیه رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ»<sup>۱</sup>. عتبه چون این آیه را شنید، بدنش شروع کرد به لرزیدن و دستش را نزدیک دهان پیامبر برد و گفت: أَقْسَمْتُكَ وَالرَّحْمَنُ! یعنی تو را به خویشاوندی‌مان

۱. «پس اگر روی برتافتند، بگو: شما را از آذرخیی چون آذرخیی عاد و ثمود بر حذر داشتم». فَصَّلَتْ (۴۱)، ۱۳.



قسم می‌دهم که دیگر چیزی نگوا! و در حالی که بدنش همچنان می‌لرزید به طرف خانه رفت. شورای قریش متوحش شد که نکند عتبه، که صاحب نفوذ و ثروت است، از دین خود دست برداشته و به اسلام گرایش پیدا کرده باشد. آن روزها، هر کس که به اسلام گرایش پیدا می‌کرد، می‌گفتند: «قَدْ صَبَأَ»؛ یعنی صابئی شد. شاید هم نظر به دین صابئین داشتند که ستاره‌پرست بودند و یا دین دیگری داشتند. عتبه هم زبان‌آور بود و هم نفوذ و ثروت زیادی داشت، اگر او گرایش پیدا می‌کرد، کار قریش تمام بود. عتبه به خانه رفت. ابوالجحکم - که بعداً کنیه‌اش ابوجهل شد - پیشش رفت و با چهره غمگین پرسید: خیلی ناراحت بودم نکند تو به خیال اینکه به ثروت و قدرت برسی به اسلام گرایش پیدا کنی؟ گفت: من؟ گفت: آری تو. جحکم فهمید که باید از راه تحقیر تحریکش کند. عتبه گفت: نه! چنین چیزی نیست. جحکم پرسید: پس چه؟ گفت: کلماتی از محمد شنیدم که هرگز نشنیده بودم! نه در اشعار، نه در سخن بلیغ و نه در کتب عرب، این کلمات را ندیده‌ام. از این رو متحیر شدم! پرسید: محمد را چگونه دیدی؟ گفته‌هایش گفته‌های کاهنان یا شعر بود؟ عتبه گفت: کاهنان را زیاد دیده‌ام و شعر را از تغزل و حماسه و جز آن می‌شناسم. سخنان محمد به هیچ‌کدام آن‌ها شبیه نیست. حکم پرسید: بالاخره چه اسمی روی او بگذاریم؟ عتبه قدری تأمل کرد و بعد گفت: اگر بخواهیم اسمی روی محمد<sup>(ص)</sup> بگذاریم، باید بگوییم «ساحر» است و به مردم عرب و جزیره برسانیم که محمد ساحر خطرناکی است؛ ولی ساحر او از نوع سحرهایی که می‌شناسیم نیست؛ بلکه سحری است که در نسل‌ها و قرن‌ها خواهد ماند! آخرین حرف عتبه این بود: «وَإِنْ أَسْفَلَهُ لَمُعَرِّقٌ وَإِنْ أَعْلَاهُ لَمُعَذِّقٌ وَإِنَّهُ يَعْلُو وَلَا يَعْلى عَلَيْهِ»<sup>۱</sup> یعنی او مانند درختی است که شکفته شده و از دل طبیعت بیرون آمده و ریشه به اطراف و اعماق طبیعت دوانده است؛ روز به روز شاخه‌هایش بالاتر خواهد رفت و ثمرش بسیار چشمگیر خواهد شد. این را به شما بگویم که هر چه دنیا پیش رود، او اوج خواهد گرفت و چیزی برتر از او نخواهد بود. اینجاست که آیه سوره مدثر درباره این شخص نازل شد که می‌فرماید:

۱. این عبارت به گونه دیگری هم نقل شده است: «ما هو كلام الانس ولا من كلام الجن وان له لطلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمعذق وان له لعلو ولا يعلى». در الطبرسی، تفسیر مجمع البیان، همان، ج ۱۰، ص ۵۸۴، ذیل آیات ۱۱-۳۰. همچنین «... لمعذق...» در: محمدباقر همان مجلسی، بحار الانوار، همان، ج ۱۷، باب اعجاز القرآن الکریم، صص ۲۱۱-۲۱۲.



﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا. وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا. وَبَنِينَ شُهُودًا. وَمَهَّدْتُ لَهُ تَفْهِيمًا. ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا. سَأَرْزُقُهُ صَعُودًا. إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ. فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ. فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى. إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُصْلِيهِ سَقَرَ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ﴾<sup>۱</sup>.

این مرد با آنکه درک کرد و فهمید، فکر کرد، باز تأمل کرد و اندیشید. آمد نزد قریش و برخلاف درک عقلی و وجدانی خود قضاوت کرد. ﴿ثُمَّ عَبَسَ﴾: ناز کرد، چهره درهم کشید، چون می‌دانست برخلاف تشخیص و وجدانش صحبت می‌کند، و بعد اعلام کرد: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى﴾ این نیست، مگر سحر، ولی سحری که ماندنی است. اینجاست که قرآن تهدیدش می‌کند که ﴿سَأُصْلِيهِ سَقَرَ﴾ و ما او را از اوج نخوت و کبرپایی‌اش پایین می‌آوریم.

### شکست بلاغت عرب در برابر قرآن

وقتی که از این مبارزه منفی که بازدارنده بود و از دور کردن مردم و زائران مکه و قافله‌هایی که از اطراف به مکه می‌آمدند از اطراف پیامبر ناامید شدند و دیدند اسلام همچنان پیش می‌رود، مبارزه مثبت را آغاز کردند. اشعاری از بُلْغای دوره جاهلیت را جمع‌آوری و برای مقابله با قرآن رواج دادند. معروف است که شعرهای امرؤ القیس را، که بسیار بلیغ و فصیح است، در برابر قرآن عَلم کردند؛ از جمله:

دَنَسَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ      عَنْ غَزَالٍ صَادَ قَلْبِي وَتَفَرَّ  
مَرَّ يَوْمَ الْعِيدِ فِي زَيْتِهِ      قَرْمَانِي فَتَعَاطَى فَتَعَرَّ  
عَادَةُ الْأَقْمَارِ تَسْرِي فِي الدُّجَى      وَرَأَيْتُ اللَّيْلَ تَسْرِي فِي الْقَمَرِ

این زیباترین شعری است که او برای معشوقه خود گفته است. این کلمات را در مقابل قرآن، به اعراب دوره جاهلیت و اهل مکه و به خصوص جوان‌ها عرضه می‌کردند. گفته‌اند زمانی که سوره قمر نازل شد، این ماجرا پیش آمد. یعنی وقتی که این آیه نازل شد:

۱. «مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم و اگزار. و دارایی بسیار به او بخشیدم، و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]، و برایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه، زیرا او دشمن آیات ما بود. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم. آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته باد، چگونه [او] سنجید؟ [آری]، کشته باد، چگونه [او] سنجید. آن‌گاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید. آن‌گاه پشت گردانید و تکبر ورزید، و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست. این غیر از سخن بشر نیست. زودا که او را به سَقَر درآورم. و تو چه دانی که آن سَقَر چیست؟». مدثر (۷۴)، ۱۱-۲۷.



«إِقْتَرَبْتَ آسَاعَهُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ»<sup>۱</sup> «دنت و اقتربت» تقریباً دارای یک معنا و مفهوم است؛ بلکه از جهت بلاغت «دنت» مختصرتر هم هست. ولی علمای بلاغت گفته‌اند که در «اقتربت» دوازده خصوصیت بلاغی و ادبی هست که در کلمه «دنت» نیست. عرب از این جهت هم شکست خورد.

در اینجا ممکن است بگویند که عرب داعیه‌ای برای معارضه با قرآن نداشت. این گفته باطلی است، زیرا قریش و سران آن و مشرکین در مقابل قرآن شکست خوردند و تسلیم شدند. کمتر پیش می‌آمد که جوانی از عرب به نزد پیامبر (ص) بیاید و مجذوب نشود؛ بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم که این‌ها داعیه‌ای نداشتند که در مقابل قرآن مقاومت کنند. در اجتماعی که مردم آن طرفدار فکری یا عقیده‌ای هستند، اگر کسی در مقابل عقیده و فکر آن‌ها بایستد و به آن اهانت کرده و آن را رد کند، آن مردم با تمام قوای طرفدار در برابر او قیام خواهند کرد. پیامبر علیه تمام سنن و آداب جاهلیت قیام کرده و بر تمام مقدسات آن‌ها مهر باطل زده «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»<sup>۲</sup> یعنی همه شما جهنمی هستید! همه شما دنبال وهم و گمانید! در برابر چنین سخنانی، این مردم — عرب جاهلی متعصب — می‌توانستند بی‌تفاوت باشند؟ به هیچ وجه! و دیدیم که با تمام قدرت در مقابل این دعوت پیامبر ایستادگی کردند و به جنگ‌های خونین تن دادند و خانمان‌ها به باد رفت و زندگی‌ها متلاشی شد و هجرت‌ها پیش آمد. چرا؟ همه این جنگ‌ها و خونریزی‌ها در مقابل مسأله ساده‌ای بود که قرآن مطرح کرده بود صورت گرفت؛ بدین معنا که در مقابل این نهضت و انقلاب خاموش نماندند. در چند جای قرآن آمده که از مشرکان و کافران می‌خواهد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»<sup>۳</sup> یعنی اگر شما در این قرآن شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید.

آیا یک سوره — ولو کوتاه — مانند قرآن آوردن آسان‌تر بود یا آن‌همه جنگ و درگیری‌های خونین بین قبیله‌ای که تمام مقدساتشان از میان ببرد. چرا این کار را نکردند؟ و اگر کردند، چرا اعلام نشد؟ در اوایل سوره بقره نیز می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا النَّارَ

۱. «رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت». قمر (۵۴)، ۱.

۲. «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد». انبیاء (۲۱)، ۹۸.

۳. «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس — اگر راست می‌گویید — سوره‌ای مانند آن بیاورید».



آتئی و قودها آناس و آنجارد<sup>۱</sup> شما نمی‌توانید مانند قرآن بیاورید و هرگز هم نخواهید توانست، پس از آتشی بترسید که گیرانه آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند. در بعضی جاها حتی به یک سوره تحلی کرده است؛ حتی اگر مثل سوره‌هایی که فقط سه آیه کوتاه دارند، مانند سوره عصر و کوثر هم اگر می‌آوردند و عرضه می‌کردند، مورد قبول بلغا و اهل سخن واقع می‌شد و غائله ختم می‌شد و پیامبر و دعوتش هم شکست می‌خورد. خلاصه اینکه اگر کسی مدعی شود که برای در هم شکستن دعوت و رسالت پیغمبر<sup>(ص)</sup> و معارضه با قرآن، آن‌ها داعی نداشتند، پاسخ این است که داشتند؛ زیرا همه چیز آن‌ها در معرض خطر بود.

این را هم نمی‌توان مدعی شد که برای در هم شکستن دعوت و رسالت پیغمبر و معارضه با قرآن، کلماتی هم آوردند،<sup>۲</sup> ولی جایی نقل نکردند! اعراب جاهلی حتی آن کلمات و شعرهای زمان جاهلیت را برای مبارزه با قرآن جمع‌آوری کردند. اما به رغم همه معارضاتشان، قرآن در نفوس و افکار مردم از لحاظ بلاغت جایگزین شد. شگفت‌آورتر از همه اینکه می‌فرماید: ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ اگر نمی‌توانید، که هیچ‌وقت هم نمی‌توانید، و اگر جن و انس و همه گواهاتان را هم جمع کنید، باز هم نمی‌توانید. بیان مطالب در غایت بلاغت و رسایی، نمودار تکامل انسان متکامل است. بنابراین، مظهر کامل تکامل انسان بیان است.

### شرق و غرب در برابر قرآن و اسلام

در آن روز قرآن می‌گوید که نمی‌توانید و امروز را هم پیش‌بینی کرده و گفته است هرگز نخواهید توانست. حالا باز هم بگوییم که انگیزه نداشتند! شرق و غرب دنیا، در مقابل پیشرفت و دعوت قرآن، داعی داشتند که اسلام را بکوبند و به انواع طرق، که امروز هم مشاهده می‌کنیم، به وسایل نظامی، جنگی، دیپلماتیک و توطئه‌ها و جاسوسی‌ها، به هر

۱. «پس اگر نکرديد - و هرگز نمی‌توانید کرد - از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند، بپرهیزید». همان، ۲۴.

۲. از باب نمونه، النضرین الحارث: «و الزراعات زرعاً، و الحاصدات حصداً، و الطاحنات طحناً...» و هذیل بن یفوز: «قل هو الله أحد. إله كالأسد، جالس على الرصد، لا يفوته أحد» و متیلمه: «الفيل، ما الفيل؟ له ذنب وئيل، و مشفر طویل. فإن ذلك من خلق ربنا القلیل» و همچنین موارد دیگر، نکه نصار، حسین، اعجاز القرآن، مکتبه مصر، مصر، ج ۱، ۱۹۹۹، صص ۱۱۴-۱۲۵.



وسیله‌ای متوسل شدند برای اینکه مسلمان‌ها را بکوبند، ولی نتوانستند دعوت قرآن را متوقف کنند. نه‌تنها در زمان پیغمبر، بلکه بعدها هم معارضه‌های دیگری پیش آمد. در قرن اخیر، که استعمار سربلند کرد و به حرکت درآمد، احساس کرد که مهم‌ترین مانع پیشرفت مقاصد و نفوذش در میان مسلمان‌ها قرآنی است که در بین آن‌ها باقی مانده است، به انواع وسایل متوسل شدند که قرآن را از مسلمانان و مسلمانان را از قرآن بگیرند. چه با این شیوه که مسلمانان را به تدریج، با عوامل و ایادی مسلمان‌نما، از بحث، دقت، تفکر و توجه به قرآن بازداشتند؛ و چه از راه آنکه عواملی برانگیختند تا با قرآن معارضه کنند. و این مسأله هنوز هم ادامه دارد.

می‌دانید که پس از چند قرن، که مسلمان‌ها سرکوب و متفرق و دچار ذلت و زبونی شدند، در قرن اخیر، مرحوم سید جمال‌الدین قیام کرد تا مسلمانان را به متن قرآن و اصل قرآن بازگرداند. او باعث حرکت و جنبش جدیدی شد برای اینکه قرآن را زنده کنند و مسلمان‌ها را به این وسیله علیه استعمار متحد کنند و دسایس آن‌ها را از میان ببرند. از این‌رو حرکت و موجی ایجاد شد.

### نمونه‌ای از آیات ساختگی در مقابله با قرآن

استعمار درصدد برآمد مسلمان‌ها را از قرآن جدا کند و به رویارویی با هم وادار کند. ادیان و مذاهب جعلی درست کردند و برای انصراف از قرآن در میان مسلمان‌ها اشاعه دادند. از جمله، در پنجاه سال قبل، به وسیله مستشرقان و عوامل استعمار، جمعیتی از مسیحیان در بیروت به قصد مقابله و معارضه با این مبارزه‌طلبی یا «تحدی» قرآن تشکیل دادند! همان‌طور که قبلاً هم گفتیم قرآن همه مخالفان خود را در سراسر جهان دعوت می‌کند که اگر می‌توانید یک سوره، مانند آن بیاورند! تمام بلغای دنیا نتوانسته‌اند. و حالا این معارضه را باز هم شروع کرده‌اند. بیروت مرکز ادب عرب بود و مسیحی‌های بسیاری در آنجا درباره ادبیات عرب کتاب‌ها نوشتند. یک گروه از مسیحی‌ها مأمور شدند و جمعیتی تشکیل داد به نام «الهدایة» و شروع کردند از ابتدا، قرآن را به دقت خواندن و آن را الگو قرار دادن تا به گمان خودشان مثل آن را بسازند، آن هم نه ابتکاری و ارتجالی — که خودش مسأله مهمی است — بلکه از روی خود قرآن و الگو قرار دادن آن، خواستند کلماتی را با هم پیوند دهند و به هم ببندند و عرضه کنند و به عرب‌زبانان و کشورهای مسلمان



ثابت کنند که قرآن در اختصار و بلاغت برتر نیست. سورة «حمد» اولین سوره‌ای بود که خواستند مانند آن را تقلید کنند: اول به جای «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گذاشتند: «الْحَمْدُ لِلرَّحْمَانِ، اَلْمَلِكِ اَلْعَمَّانِ، لَكَ اَلْعِبَادُ وَ بِكَ اَلْمُسْتَعَانُ»<sup>۱</sup>. می‌بینید که همان لغات را گرفته‌اند و سر هم کرده‌اند. به خیال خودشان، از جنبه ادبی هم هر چه مختصرتر باشد، بلیغ‌تر است. این‌ها را که انتشار دادند، همه سخن‌شناسان عرب مسخره‌شان کردند! و این اعجاز و عظمت قرآن را می‌رساند. «الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ» حرکتی است به طرف حق، یا اینکه «لَكَ اَلْعِبَادُ وَ بِكَ اَلْمُسْتَعَانُ»؟! با اینکه وزن و قافیه آن هم شبیه است. باری، آنچنان مورد تمسخر قرار گرفتند که «نوشته» هایشان را جمع‌آوری کردند و به گوشه‌ای خزیدند. بعد از این هم دیدیم که از این مذاهب جعلی در ایران، هندوستان و جاهای دیگر، درست کردند و پیامبران دروغین کلماتی را بافتند — برای اینکه اصل مسأله معارضه در همین جاست — اما شکست خوردند.

### اعجاز بلاغی و علمی قرآن

خلاصه اینکه تا امروز قرآن از جنبه بلاغت پیروز شده و هنوز هم در کلمات بلغای عرب شبیه آن نیامده است. جبران خلیل جبران<sup>۲</sup> در بعضی از مقاله‌هایش — که از بلیغ‌ترین مقالات علمی و اجتماعی است — وقتی که آیه‌ای از قرآن کریم را — با آنکه جبران مسیحی است — بین کلماتش می‌آورد، آن عبارت قرآنی مانند لامپ پانصد شمعی در مقابل لامپ چهل شمعی می‌درخشد و خود جبران هم به این تفاوت معترف است. شبلی شملیل، عرب ماذی پیرو مکتب داروین که همه مذاهب را منکر است، در اشعار معروفش که در مجلات و کتاب‌های مصری چاپ می‌شد، وقتی که به قرآن می‌رسد می‌گوید:

إِنِّي وَإِنْ أَكْ قَدْ كَفَرْتُ بِدِينِهِ كَيْفَ أَكْفَرَنَّ بِمُحْكَمِ الْآيَاتِ

یعنی من دینش را قبول ندارم، خود او را هم به پیامبری قبول ندارم، اما به این آیاتش

۱. نویسنده‌ای مسیحی مذهب، در سال ۱۹۱۲ میلادی در مصر رساله‌ای تحت عنوان حسن الایجاز نوشت و در مقام معارضه با برخی سور و آیات، با اقتباس از کلمات قرآنی، آیاتی را اختراع و در مقام معارضه با سورة فاتحه الکتاب آورده است: «الحمد للرحمان، رب الأکوان، الملك الدیان، لك العباد و بك المستعان، إهدنا صراط الإيمان». همچنین در معارضه با سورة کوثر آورد: «أنا اعطيناك الجواهر، فصل لربك و جاهر، ولا تعتمد قول ساحره». نکذ آیت الله العظمی الخوئی، السید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، العلمیة، ۱۳۹۴ هـ، ۱۹۷۴ م، صص ۱۰۸-۱۱۴.

۲. نویسنده و نقاش زبردست و مشهور مسیحی لبنانی (۱۸۸۳-۱۹۳۱ م) که برخی از کتاب‌هایش نیز به فارسی ترجمه شده است.



نمی‌توانم کافر شوم. آیاتی که در آن‌ها حکمت و بلاغت و پیش‌بینی مسائل و احکام محکم جمع شده، چگونه می‌توانم به این‌ها کافر شوم؟! <sup>۱</sup>

این خلاصه‌ای بود از اعجاز بلاغی قرآن در مقابل معارضان آن تا امروز.

ولی این فقط یک بُعد از اعجاز قرآن است؛ بُعد دیگر این است که بخشی از مطالب قرآن را در برخورد با حوادث می‌توان درک کرد. گوشه‌ای نشستن و قرآن را قرائت کردن یا در گورستان، قرآن خواندن غیر از درک قرآن است. انسان در گیر و دار حوادث و جریان‌ها، زمانی که به بن‌بست می‌رسد، اگر با قرآن آشنا باشد، آن‌وقت است که درک درستی از آن پیدا می‌کند. مثل همین آیات، سوره «النازعات» که در جریان انقلابی روز، بُعد دیگری برای ما پیدا کرد. انقلاب واقعی، انقلابی است که از درون‌ها بجوشد و حالت نزعه و نزوع داشته باشد تا بتواند در اجتماع دوام پیدا کند و پیش رود و منشأ تدبیر در حوادث و مشکلات و سختی‌های زندگی شود: «فَالْمَذْبُورَاتِ آمَرًا». در همین زندان‌های این چند سال من می‌دیدم، و هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم، در نماز، آیه‌ای را متذکر می‌شدم که در آن بحبوحه فشارها کمیته چقدر اطمینان‌بخش بود. یا گاهی که می‌دیدم بر دیوارهای تاریک زندان، جوان‌های مجاهدی که از زیر شکنجه بیرون آمده بودند، آیه‌ای از قرآن را نوشته‌اند. خواندن این آیات به قدری انسان را قوی می‌نمود که تمام شکنجه‌ها و زجرها را فراموش می‌کرد! هیچ‌گاه از خاطرم نمی‌رود که بر دیوار سلولی با خط ریزی نوشته بود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». <sup>۱</sup> این‌ها کلماتی است که انسان را می‌گیرد. در جایی که همه‌اش اضطراب و خطر مُردن و شکنجه است، کسانی با این ایمان به اتاق شکنجه می‌رفتند! یا در گوشه دیگر نوشته بود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». <sup>۲</sup> اینجاست که انسان می‌تواند با تمام وجود قرآن را درک کند.

در مسائل علمی و تفکر در نظام آفرینش و آغاز و نهایت خلقت هم همین‌طور است. گاهی در مرحله‌ای از پیشرفت علم می‌توان مسائلی را به نحوی درک کرد که در غیر آن شرایط و محیط و اوضاع — که اساساً این مسأله مطرح نبوده — مثلاً جهان در ابتدا و آغاز آفرینش چه صورتی داشته و بعد چه تحولاتی پیدا کرده و در نهایت به کجا خواهد انجامید. این هم از بُعد علمی قرآن.

۱. «آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد». رعد (۱۳)، ۲۸.

۲. «و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید». آل‌عمران (۳)، ۱۳۹.